

انتخابات شوراهای اسلامی و مجلس اسلامی و اطاعت از جمهوری اسلامی دعوت کرده اند. در شرایط فعلی نیز اینها سعی میکنند ناسیونالیسم کرد را در قالب "فرهنگی" آن، دامن زدن به رقابت و هم چسبی بین کرد و غیر بومی، سنی و شیعه و غیره حفظ و گسترش دهند که من در نوشته دیگری به آن میپردازم.

مصاحبه رمضان زاده در نشریه نوروز شاهد و نمونه گویائی است بر این مدعا. رمضان زاده در همین مصاحبه اعتراف میکند که کارش در ارتباط با مسائل و مشکلات جوانان این استان اساسا این بوده است: "... کار ما اساسا این بود که آنها را در مسیر آگاهی در موانع موجود در نظام اداری و مالی و محدودیتهای سیاسی و اجتماعی قرار بدهیم تا بهتر علت برآورده نشدن خواستههایشان را بفهمند." (نقل از متن مصاحبه). این یعنی اینکه عدم

صفحه ۲

حواله دادن مشکلات واقعی مردم به این خزعبلات بوده است. در عین حال توحش اسلامی و خفقان و سرکوب جمهوری اسلامی نیز از طرف رمضانزاده و امثال رمضانزادهها، مدام حمایت و توجیه شده است. در کنار اینها کل جریان دوم خرداد عمدتا تشکیل شده از ناسیونالیستهای کرد در شهرهای مختلف کردستان ایران که اکنون امثال رمضان زاده و بهاء ادب، این خادمین جمهوری اسلامی، سخنگویان آنها محسوب میشوند، ناسیونالیسم و قومی گری کرد را در تقابل با گسترش کمونیسم و ایده های آزادیخواهانه، سکولار و برابری طلبانه در چهارچوب حفظ جمهوری اسلامی و خدمت به اسلام به پیش میبرند. اینها سخنگویان و ایدئولوگهای خود را در خارج و داخل کردستان دارند، تزهای خود را داده اند، شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را از دستور کار خود خارج کرده اند، مردم را به افتادن پشت سر "سید" محمد خاتمی دعوت کرده اند، مردم را به شرکت در

۲۵۰۰۰ نفر از زبان سران و نمایندگان خود رژیم اسلامی که قطعاً خیلی از این بیشتر است تا آمار ۴۰۰۰۰۰ نفر از منابع بین المللی را شنیده ایم. طبق خبر یک رسانه رادیویی در



ایرج فرزاد

صفحه ۳

کودکان خیابانی، محصول حکومت خدا و سرمایه

تمام زمینه ها کشیده شده است که در نتیجه این وضعیت و عدم رفاه و آسایش شاهد پدیده وسیع کودکان خیابانی هستیم. هرچند در این مورد آمار دقیقی در دست نیست و علیرغم درز آمار

سرکوب و زندان و شکنجه و ناامنی روحی و جسمی هرروزه و هر ساعته. به هر کدام از این مشکلات که می نگری حتی فکر کردن به هر کدام از این پدیده ها دردناک و وحشتناکند. به این همه بدبختی و فجایع، کودکان خیابانی را نیز باید اضافه کرد که از همه این مشکلات عمومی و بین المللی دردناک تر و آزاردهنده تر است.

به برکت کثافت نظام سرمایه داری و وحوش اسلام که از بدترین و ارتجاعی ترین و عقب افتاده ترین نوع حکومت سرمایه داری است چنان زندگی و هستی مردم به قهقرا و نابودی در

جوان کرد، رشید تیزهوش! (در حاشیه مصاحبه رمضانزاده با روزنامه نوروز)



حسین مرادیگی

عنوان این نوشته، بخشی از اظهارات رمضان زاده استاندار سنندج (استان کردستان) است که در مصاحبه اش با نشریه نوروز دوشنبه ۲۲ مرداد ماه آمده است. رمضانزاده یکی از ماموران بومی دوم خرداد شده است. وی در این مصاحبه در مورد مسائل جوانان کردستان اظهاراتی کرده است که من لازم میدانم به نکاتی در این مورد اشاره کنم. رمضان زاده و دوم خردادیها

طول موج
رادیو انترناسیونال
هر شب
۹ تا ۹ و ۴۵ دقیقه

بوقت تهران
۲۵ متر برابر با
۱۱۶۳۵ کیلوهرتز

تلفن:

۰۰۴۴ ۷۷۱ ۴۶۱ ۱۰۹۹
اطلاعات و پیامگیر رادیو:
۰۰۴۴۲۰۸۹۶۲۲۷۰۷

ایسکرا

سردبیر: ایرج فرزاد
iraj_farzad@yahoo.com
تلفن: ۰۰۴۶۷۰۳۶۸۸۵۱۱

فکس: 00448701687574
آدرس:

K.F.K.S
Box 15203
104 65 Stockholm

پست گиро: ۲-۱۶۷۸۴۷۱

یک خبر از میروان

شب پنجشنبه ۲۵ مرداد (۱۶ اوت) جوانان در شهری میروان تابلوی بزرگ خمینی را که در میدان استادیوم ورزشی نصب شده بود آتش زدند. صبح زود روز بعد مزدوران رژیم فوری به تمیز کردن و رنگ کاری آن پرداخته و با نوشتن چند شعار بر آن از گذاشتن دوباره عکس خمینی خودداری کردند.



ابوبکر شریفزاده

در دنیای وارونه سرمایه داری هزار و یک مشکل جدی وجود دارد که هر کدام به نوبه خود تکانهنده و ناگوارند، از بیکاری میلیونی گرفته تا آوارگی ویی خانمانی، از فحشا و تن فروشی گرفته تا دزدی و قاچاق، از ایدز و مواد مخدر گرفته تا اعدام و

جوان کرد، رشید تیزهوش

اشتغال جوانان، بیکاری وسیع، عدم امکانات تفریحی لازم، عدم برخورداری از یک زندگی مدرن و امروزی، در کنار آن گسترش اعتیاد، افزایش خودسوزی و خودکشی، افزایش تن فروشی و حتی گدایی در میان جوانان، بزعم رمضانزاده، نه محصول حاکمیت اسلامی سرمایه، که به مدیریت بد، نظام اداری نامناسب، و عدم امکانات مالی جمهوری اسلامی مربوط است. رمضان زاده جوانان را بدهکار جمهوری اسلامی میکند چرا که جمهوری اسلامی علیه مردم کردستان اعلام جنگ داد که هنوز هم بقوت خود باقی است، جمهوری اسلامی مردم را سرکوب کرده است، هزاران تن برب روی شهرها و دهات کردستان ایران ریخته است، هزاران نفر در این جنگ جان خود را از دست داده اند، جنگ ارتجاعی ایران و عراق را به کردستان کشاند و تاوان آن را اکنون نه جمهوری اسلامی که باید جوانان در کردستان بدهند! رمضانزاده عوام فریبانه میکوشد چنین وانمود کند که گویا این مشکلات در تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران حل شده اند و جوانان در آنجا از امکانات بیشتری برخوردارند. اما در استان کردستان چون مردم علیه حکومت اسلامی بوده اند، به این دلیل جمهوری اسلامی امکانات مالی کافی به این استان اختصاص نداده است، کردستان عقب افتاده است و بنابراین سنندج و دیگر شهرها پارک و اتوبوس داخل شهری ندارند، خواست و نیازهای جوان "کرد" نیز برآورده نشده است. از نظر رمضان زاده جوانان کردستان باید مشکلات جمهوری اسلامی را برسمیت بشناسند،

برای نجات اسلام رگ "هویت ملی" و ناسیونالیسم ایرانیان باد کرده است. فکر میکنند به این شیوه میتوانند جوانان را از رویارویی قطعی با ارتجاع مذهب و بنای یک زندگی مدرن و سکولار در جامعه بازدارند. اینها میکوشند با باززدن ناسیونالیسم ایرانی، خرافه اسلام را در کنار خرافه ملی به این جوانان قالب کنند و بخیال خود از اینطریق اسلام را از خطر سکولاریسم و کمونیسم نجات دهند.

رمضان زاده دوم خردادی در کردستان نیز به شیوه خود با بیان ارتجاعی بی اعتمادی تاریخی بین "کردنشینان" و "مرکز نشینان"، به سراغ این مساله رفته است. او برای انحراف جنبش ضد مذهبی جوانان علیه جمهوری اسلامی، عوام فریبانه میکوشد با استفاده از خرافه قومی جو رقابت میان جوانان در کردستان را با جوانان در تهران و دیگر شهرهای بزرگ دامن بزند و از اینطریق مبارزه سکولاریستی و رادیکال آنان را با کثافات خرافه قومی کند، و بخیال خود سد کند. رمضان زاده اصرار دارد به جوان سنندجی تلقین کند که اختصاص "امکانات" به جوان تهرانی در مرکز بدلیل تبعیض بر اساس قومی بودن جوان سنندجی یا مهابادی است. وی در مقایسه با جوان تهرانی میگوید: "جوان کرد رشید، تیز هوش، خوش چهره و اهل ذوق و هنر است و هویت ایرانی نیز در جان جوانان کرد وجود دارد." او میکوشد عدم پاسخگویی جمهوری اسلامی به نیازها و مطالبات فوری جوانان در کردستان را از طرفی به مشکلات جمهوری اسلامی در مورد کردستان که شرح آن رفت و از طرفی دیگر به اختصاص "امکانات" به مرکز(جوان

تهرانی) ربط دهد و در نتیجه اعتراض مشترک ضد مذهبی و ضد جمهوری اسلامی جوانان را به تقابل و هم چشمی جوان تهرانی و جوان سنندجی تنزل دهد. وی میکوشد با باززدن عرق قومی جوان سنندجی علیه جوان تهرانی بر سر مسائل پیش پا افتاده و پوچ از قبیل "مرکز نشین" و "کرد نشین" و لاید "سنی و شیعه"، بخیال خود مبارزه و اعتراض رادیکال آنان را در پس دیوار کثیف خرافه قومی، محبوس نگهدارد. او با گرفتن قیافه به ظاهر دلسوزانه نسبت به اختصاص "امکانات" جمهوری اسلامی به جوانان پایتخت و دیگر شهرهای بزرگ ایران و توصیف قوم پرستانه از جوان سنندجی و مهابادی، وانمود میکند که دارد به جمهوری اسلامی بخاطر اختصاص ندادن "امکانات" به جوان سنندجی یا مهابادی اعتراض میکند. اما تلاش رمضان زاده و امثال رمضانزاده بیهوده است. هم جمهوری اسلامی را عمر زیادی باقی نمانده است و هم همه مردم و جوانان میدانند که در تهران و دیگر شهرهای بزرگ با وجود سلطه جمهوری اسلامی چه فقر و فلاکت و چه جهنمی برپا بوده و هست. مشکل جوانان وجود یا عدم یک یا دو پارک و زمین بازی نیست، مشکل جوانان وجود حکومت اختناق و زور و سرکوب است. مساله جوانان سنندج و تهران و مهاباد و... رهائی فوری از حاکمیت اسلام و سرمایه داری مذهبی است. مبارزه امروز جوانان برای سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی است. تراشیدن ماهیت کاذب قومی و ملی برای انسانها و تعاریف آلوده به خرافه قومی هم مطلقاً هیچ چیزی در مورد خواستها و مطالبات و نیازهای توده عظیم جوانان در کردستان و

در هیچ جای دیگری از دنیا را بدست نداده است. خواست آزادی، رفاه اجتماعی، برابری کامل زن و مرد، لغو حجاب اسلامی، لغو آپارتاید جنسی، لغو مجازات اعدام، مسکن، مجانی، بهداشت مجانی، تحصیل رایگان، و خلاصه برخورداری از یک زندگی مدرن و مرفه و شایسته انسان امروزی خواست همه مردم از جمله توده عظیم جوانان در سراسر ایران است، صرفنظر از اینکه هر کدام چه خصوصیات فردی و شخصی مربوط به خود را داشته باشند. جوانان در کردستان نیز چشمشان به دیگر جوانان در تهران و دیگر شهرهای بزرگ است، توقعاتشان مانند آنها بالاست، خواستشان نیز عمدتاً یکی است و برای بکری نشانند آن نیز درگیر یک مبارزه شبانه روزی علیه کلیت جمهوری اسلامی اند. بویژه در کردستان این خواستها مدتهاست با کمونیسم تداعی شده و تداعی میشوند. کمونیسم در کردستان یک جنبش واقعی و یک نقطه قدرت برای پیشبرد مبارزه کارگران و زنان و جوانان و توده مردم معترض به جمهوری اسلامی بوده و هست. تلاش ارتجاعی رمضان زاده مامور جمهوری اسلامی و دیگر ناسیونالیستهای "رژیمی" و غیر رژیمی برای حفظ اسلام در اتکاء به ناسیونالیسم کرد و ایرانی نیز محکوم به شکست است. ما مبارزه برای این خواستها را در کردستان و در سراسر ایران تا سرنگونی کامل جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری سوسیالیستی در ایران ادامه خواهیم داد. جای رمضان زاده ها هم در کنار وابستگان وعوامل جمهوری اسلامی خواهد بود.

اوت ۲۰۰۱



کودکان خیابانی

کودک دچار آسیب روحی و روانی هستند، این تراژدی در ایران چنان در رشد و گسترش است که تراژدی وضع کودکان هند، برزیل، تایوان و تایلند و مکزیکوسیستی را در ذهن زنده میکنند. بهر روشاید کمیت زیاد تغییر بی در مورد این مشکل عظیم اجتماعی بوجود نیامد حتی اگر یک بچه هم به این مشکل دچار شده باشد آزاردهنده و عذاب آوراست تا چه رسد به اینکه

سوءت گویا یک ونیم میلیون کودک که توسط باندهای مافیای انسانی دزدیده شده اند و برای استفاده های جسمی و جنسی بدم افتاده اند، در ترکیه بسر میبرند. طبق آمار دیگری حدود دو میلیون کودک بی خانمان و بی سرپرست در ایران و ترکیه سرگردان ومورد تجاوز قرار می گیرند، باز طبق آمار نشریات رسمی در ایران هفده میلیون

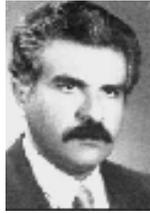
در مقابل ناتوانسته اند از سنگسار و شکنجه و زندان و شلاق، از بیکاری تا آوارگی میلیونی، از عدم امنیت تا تحقیر زنان و اسیدپاشی و گسترش باندهای ترور و آدم کشی و دزدی و چپاول اموال مردم و تا وادار کردن کودکان چهار ساله به کار و تن فروشی، فعال و کارابوده اند و این را نعمت بزرگ الهی برای مردم می نامند.

آمار چند صدهزاری باشد. این مشکل اجتماعی یعنی کودکان خیابانی در هر نقطه ای از جهان ناشی از وجود و سیستم نظام سرمایه داری از جمله در ایران تحت حکومت اسلامی است. سران این حکومت ضدانسانی حاضر نیستند حتی آمار دقیقی بدست بدهند. چرا؟ چون خود عامل این وضعیت هستند تا جایی که بارها از زبان نه مقامات سطح پائین رژیم، بلکه

به یاد سه مبارز کمونیست



فواد مصطفی سلطانی



صدیق کمانگر



غلام کشاورز

نیمه اول شهریور هر سال مصادف است با سالروز جان باختن رفقا فواد مصطفی سلطانی، صدیق کمانگر و غلام کشاورز. این رفقا رهبران کمونیستی بودند که جایگاه سیاسی و اجتماعی برجسته آنها روشن است. شخصا با هریک از آنها روابط سیاسی و شخصی بسیار نزدیک داشتم. مناسبت سالگرد جانباختن آنها فرصتی است تا یادی از آنها بکنیم. غلام در تاریخ ۴ شهریور ۱۳۶۸ در شهر لارناکای قبرس توسط تروریستهای جمهوری اسلامی هدف قرار گرفت و جان باخت.

فواد در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۵۸ در یک درگیری با نیروهای جمهوری اسلامی در منطقه سرشیو جان باخت

صدیق در تاریخ ۱۳ شهریور ۱۳۶۸ در یکی از اردوگاههای کومه‌له، هدف یک مزدور نفوذی جمهوری اسلامی قرار گرفت و جان باخت

فواد را از سالها پیش میشناختم، روابط خانوادگی داشتم و از اولین رفقای بود که فعالیت سیاسی و تلاش برای ایجاد تشکلی کمونیستی را با او آغاز کردم، تا هنگام جانباختن او مناسبات بسیار نزدیک و رفیقانه‌ای داشتم، و علاوه بر وجوه مشترک سیاسی از نظر شخصی از دوستان دیرین و نزدیک و صمیمی من بود. با صدیق در دانشگاه آشنا شدم، حدود یکسال در تهران هم اطاق بودیم و با هم عضو محفل و حوزه مشترکی بودیم. بعلاوه مناسبات شخصی تر را با او نیز از همان دوران سالهای ۴۷ برقرار کردیم.

با غلام در جریان کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست و سپس در کنگره موسس حزب کمونیست ایران آشنا شدم، بعدها در خارج کشور هر دو عضو کمیته خارج کشور حزب کمونیست ایران بودیم و پیش از یک سال در خانه‌ای که در عین حال مقر کمیته خارج کشور

هم بود، منزل مشترک داشتیم. روابط انسانها با همدیگر تاثیرات و آثار ویژه خود را تولید میکند، طوری که هر کس از عزیزان خود تاثیراتی دیرپا را شاید تا آخر عمر با خود حمل میکند و با آن خاطرات، زندگی و مبارزه را ادامه میدهد.

فواد برای من بعنوان انسانی جدی که تصمیم گرفته بود کار بزرگ انجام دهد تصویر شده است. از پیگیرترین رفقا و در واقع در نقش رهبر و سازمانده ۴۸ برپا کرده بودیم ظاهر شد. برای فواد مهم بود که آن تشکل منسجم باشد، از آن مهمتر یک نقطه حرکت اصلی فواد همواره این بود که تشکل به پدیده درخودی تبدیل نشود، باید بتواند منشا اثری برای مردم باشد و بویژه نزد توده های مردم زحمتکش مورد احترام باشد. فواد در دوره‌ای از زندگی سیاسی خود و بویژه از دورانی که سال آخر زندان او به زندان سنندج انتقال یافته بود، تصمیم گرفته بود کارهای بزرگ و در نقش یک رهبر اجتماعی توده مردم را به عهده بگیرد. و به راستی در طول ده ماهی که بعد از آزادی از زندان زنده ماند، از هیچ تلاشی در این راستا دریغ نکرد. میتوانم به جرات بگویم که در این ده ماه واقعا برایم مشکل است که برای خودم تصویر کنم که فواد چگونه و کجا غذا میخورد، میخوابید و استراحت میکرد و یا به زبان ساده‌تر بعنوان یک انسان "زندگی عادی" را چگونه میگذراند.

راه انداختن مراسم استقبال از زندانیانی که هنوز در زندان مانده بودند، قرار گرفتن در راس اعتراضات دهقانان بیلو و تحصن آنها، دخالت فعال در جریان خلع سلاح ارگانهای رژیم شاه و بعنوان مدافع تسلیح مردم ظاهر شدن، راه اندازی و رهبری نیروی مسلح اتحادیه دهقانان مریوان و تصمیم به برپا کردن یک مقر و ستاد علنی در شهر مریوان، قرار گرفتن در رهبری

کوچ مردم مریوان و پذیرش نمایندگی مذاکره با مقامات رژیم به هنگام کوچ. فواد برای من هنوز هم بعنوان مبارز کمونیستی که تصمیم گرفته بود افکار و اعتقادات خود را در ابعاد اجتماعی پیش ببرد و بعنوان رهبر سیاسی یک گرایش چپ و کمونیست در سطح علنی و توده‌ای ظاهر شود ثبت است و منبع الهام.

صدیق برای من سمبل ایستادگی و شجاعت بعنوان یک مبارز خلاف جریان است. حقیقت این است که بخش بزرگی از اتفاقات و تحولات نوروز سال ۵۸ سنندج با صدیق و نقش او گره خورده بود. او بود که تصمیم گرفت، به مرکز فرستنده تلویزیون سنندج برود و از آنجا فرمان حمله به لشکر ۲۸ سنندج را که هنوز سلطنتی مانده بود و سران جدید حکومت اسلام قصد داشتند دست نخورده بر آن حاکم شوند را صادر کرد. صدیق کمانگر غیر از شجاعت انقلابی در برابر ارگانهای دولتی، طرف حساب و چهره همیشه مزاحم نیروهای ارتجاع محلی نیز بود. خاطره‌ای از او را که خودم شخصا شاهد بودم باز گو میکنم.

چند روزی بعد از وقایع نوروز سنندج، و آمدن هیات شورای انقلاب جمهوری اسلامی به سنندج که در میان آنها طالقانی، بنی صدر و رفسنجانی هم حضور داشتند، بویژه طالقانی تلاش زیادی کرد که به نوعی "تشنج زدائی" کند و از موقعیت خود برای آرام کردن اوضاع استفاده کند. طرح ایجاد شورای شهر را در یک میتینگ عمومی در میدان اقبال سنندج اعلام کرد و کسی با اسم "مظفر پرتوماه" که یک مرتجع مذهبی تحصیلکرده در آمریکا بود را بعنوان نماینده

خود از پیش برای شورای موعود در واقع انتصاب کرد. یاد آوری کنم که کمیته مرکزی حزب دمکرات طی اعلامیه‌ای که برای روزنامه‌های اطلاعات و کیهان فرستاده بود و آنها آنرا درج کرده بودند، نوشته بود که حوادث سنندج نتیجه دخالت عوامل "غیر مسئول" و "اخلالگر" است و حزب دمکرات آنرا "محکوم" میکند. در عین حال دارودسته مرتجعین مکتب قرآن مفتی زاده که میدانستند در انتخابات شورای موعود بازنده خواهند بود از عصر همان روز تبلیغات کثیفی را علیه "کمونیستها" و نیروهای غیراسلامی راه انداخته بودند و از قبل مصمم بودند که در جریان انتخابات به اخلال و تقلب و ایجاد فضای غیرعادی دست بزنند.

جمعی از تهران مستقل از هیات شورای انقلاب جمهوری اسلامی نیز به سنندج آمده بودند که اساسا هدفشان کمک به جریانات غیرمذهبی و تقویت صف مقابل شورای انقلاب بود. در میان آنها صارم صادق وزیری و شکرالله پاک نژاد را به یاد دارم. به هر حال در آن جلسه تقریبا نماینده همه نیروهای سیاسی از جمله حزب دمکرات و شیخ عزالدین و شخص احمد مفتی زاده نیز شرکت داشتند. صدیق با قدری تاخیر به جلسه آمد و به محض ورود و بعد از سخنان صادق وزیری که همه را به وحدت دعوت میکرد، نوبت خواست و با لحن تند و قاطع گفت قبل از هر توافقی نمایندگان دو جریان یعنی مفتی زاده و حزب دمکرات صلاحیت شرکت در جلسه را ندارند و باید از جلسه اخراج شوند. مفتی زاده بعد از لحظاتی خودش

جلسه را ترک گفت و در رفت. عبدالله حسن زاده دبیر کل فعلی حزب دمکرات با ترس و لرز و از موضعی بسیار ضعیف از جیش اعلامیه‌ای را در آورد که به گفته او واحد مهاباد حزب دمکرات در حمایت از مبارزه مردم سنندج صادر کرده بود. صدیق نپذیرفت و گفت در برابر اعلامیه کمیته مرکزی دمکرات که در اقصی نقاط ایران پخش شده است، اعلامیه واحد مهاباد که تازه معلوم نیست غیر از همین نسخه در جیب بغل آقای حسن زاده جانی پخش شده باشد هیچ دردی را دوا نمیکند و کسی را نمیتواند فریب دهد. به هر حال نقش صدیق باعث شد که حزب دمکرات نتوانست نماینده‌ای را به جلسه با هیات اعزامی شورای انقلاب بفرستد و هیچ کاندیدی از طرف این حزب برای شورای شهر معرفی نشد. این خصوصیت صدیق یعنی تصمیم و شجاعت به اتخاذ تصمیم برای به عهده گرفتن نقش رهبر انقلابی مردم و تقابل صریح و بی پرده و به موقع در برابر مرتجعین محلی و نیروهای اهل بند و بست مثل حزب دمکرات، همواره در ذهن من برجسته و زنده است و همیشه برایم آموزنده بوده است.

غلام از همان لحظات اول آشنائی بعنوان انسانی در ذهنم ثبت شد، که برای اعتقادات خود میرزمد، پیگیر است و در عین حال جدی. غلام کارها و وظایفی را که به عهده می‌گرفت با مسئولیت و پیگیری ادامه میداد، اگر نشریه کمیته خارج کشور بود تا زمانی که او مسئول بود خودش راسا از سر تا ته آنرا دنبال میکرد. اگر قرار بود برای



مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

کودکان خیابانی... (ادامه از صفحه ۲)

کودکان خیابانی با هر آمار و در هر تعدادی که وجود داشته باشند، یک حقیقت تلخ و عذاب آور است و وجدان هر انسان شریف و آزادیخواه و انسان دوست را آزار می دهد و به یاری می طلبد.

محل زندگی این کودکان در ابعاد صدهزاری لولیدن در بین ماشینها و خرابه‌هاست. آنهاهی که گویا کار دارند تحت حکومت اسلام، نه سربار پدر و مادر نگون بخت خود بلکه نان آور هم هستند.

این بچه ها جلو هر ماشینی را می گیرند آدماس و گل و داروهای کهنه و دست دوم را می فروشند، و یا به کارهای واکس زنی و بلال فروشی و جمع کردن آت واشغال از قبیل سیم و ظروف کهنه و شکسته و تکه های آهن و فلز مشغولند تا از این طریق لقمه نانی را بدست آورند، در معرض انواع توهین و تحقیر و اهانت و نیش زبان قرار می گیرند و در صندزیدی از آنها مورد تجاوزات جنسی و جسمی و روحی قرار می گیرند و حتی خود نیز ناچارند برای بدن کوچک و

نحیف خود مشتری پیدا کنند. تصورکنید آیا حتی شنیدن اخبار این اتفاقات و صحنه های عملی تجاوز به کودکان وجدان هر انسانی را تکان نمیدهد؟ در آن صورت اگر کسی شاهد عینی این صحنه‌های جانکاه باشد، به چه حال و روزی می افتد؟ شما که این سطور را میخوانید حتما برای خودتان و یا نزدیکانتان پیش آمده و اتفاق افتاده است که در حین تفریح و قدم زنی و گردش، برای چند لحظه و چنددقیقه کودکی را که عزیزتان است گم کرده باشید، چه حالی داشته اید و چه نگرانی و اضطرابی تمام وجودتان را فرا گرفته است؟ حال فکر کنید در گرمای ۳۰ و ۴۰ درجه تابستان و در سرمای زیر صفر هزاران بچه که به جای مدرسه رفتن ویادگیری وبازی کردن، بجای سردادن قهقهه و خنده، بجای بوسیدن ونوازش کردن، بجای نازکردن و بوسیدن و درآغوش گرفتن در زیر سقف ساختمانهای نیمه کاره و خرابه‌ها و زیر پلها و کنار خیابانها در تشنگی و در سرمای زمستان با بدنهای لاغر و نحیف از سرما بر خود بلرزند و توهین و اهانت بشنوند، هیچ کسی را نداشته

باشند، انتظار محبت نزدیکان خود را برای همیشه به گور بسپارند و دنیائی بی عاطفه پر از خشونت و بیرحمی را شب و روز دور خود ببینند، مورد تجاوزقرارگیرند، مسکنی نداشته باشند و معنی درس و آموزش و بازی را هیچگاه نفهمند. تصور کنید شما که چهار چشمی مواظبید کودک دلبندتان مریض نشود، به موقع در مقابل امراض واکنسینه شود، یادش میدهد که از سلامت خود مواظبت کند، دندانپایش را هر شب قبل از خواب مسواک بزند، شمائی که حتی اگر هزار مشکل خانوادگی و اقتصادی و غیره داشته باشید مدام مواظبید که هیچ فشاری را به کودکتان و عزیزهای کوچولو و معصوم منتقل نکنید، ببینید که هم سن و سالان همان جگرگوشه‌های شما کوچکترین بهداشتی ندارند، تغذیه آنها از آشغالدانیهاست، در معرض پرتاب شدن به هر انحطاط روحی و جسمی هستند، به هر جرمی هم متهم می شوند و کوچکترین قدرت دفاع فکری و جسمی را ازخودندارد. واقعا چه حال و روزی خواهید داشت؟

چنین کودکانی چنان آسیب های روحی و جسمی و جنسی دیده اند که دیگر غیر قابل علاج و جبران

است تا جاییکه یکی از محققین امور کودکان وقتی از عده ای ازبچه ها تحقیق کرده بود چنان خود دچار ناراحتی و اضطراب شده بود که گفته بود من دیگر نمی توانم بکارم در این زمینه ادامه بدهم و از این کار استعفا می دهم. آیا این وضعیت و این اتفاقات کافی نیست که آدم از هر نوع حکومت سرمایه داری و نوع حکومت خدا و کثافت اسلامش که مسبب چنین وضعی اند، متنفر شود؟

واقعا چه باید کرد و برای حل این مشکل راه چاره کدامست؟ هستند خیلی انجمنها و نهادهای و تشکل و افراد انسان دوست که در این مورد تلاش می کنند تا به این مشکل بزرگ پاسخی بدهند، طبعاً هر نوع اقدامی در این رابطه بسیار انسانی و باارزش است حتی اگر یک لحظه قلب کوچک بچه ای را شاد کند. اما حل بخش بسیار کوچکی از این معضل بزرگ و یا تسکین موقتی این درد آزاردهند اجتماعی، چاره اساسی نیست. واقعیت این است که در ایران تحت حاکمیت رژیم اسلام، با توجه به دامنه فقر و فلاکتی که بر بخش عظیم مردم تحمیل شده است، اساسی ترین حرکت

و قدم جدی در راه دفاع از حقوق کودک و ریشه کن کردن پدیده کودک خیابانی، بدون سرنگونی رژیم اسلامی ممکن نیست.

رژیم اسلامی نه تنها یک رژیم انگل و سر بار جامعه‌است، بلکه رژیمی است که بقایش در گرو هر چه بیشتر پایمال کردن حقوق انسان، بی حقوقی زن و بی حرمت کردن کودک و له کردن کرامت انسانی کودک است. این رژیم، رژیم فرستادن کودکان روی میدانهای مین است، این رژیم، رژیم نمایش صحنه‌های فجیع به دارآویختن مردم و سنگسار زنان در برابر چشم کودکان و در انتظار عموم است، این رژیم، رژیم بی خانمان کردن کودک و چپاول اموال و دارائیهای جامعه توسط مشتی طفیلی مرتج و جنایتکاران اسلامی است. این رژیم را باید به زیر کشید. راه نجات کودک و حفظ حرمت انسانی او، راه باز گردانیدن شادی و طراوت زندگی به کودک، از مسیر سرنگونی رژیم اسلامی و برپایی یک دنیای بهتر میگردد.



به یاد ...

مباحثات بولتن شوروی و بررسی تجربه شکست انقلاب اکتبر مسئولیت ارائه سمیناری را به عهده بگیرد، واقعا برای آن کار و تلاش میکرد. به یک مورد اشاره میکنم:

قرار بود در رابطه با بررسی علل شکست انقلاب اکتبر سمیناری را به عهده بگیرد. غلام در آن مقطع معتقد بود که علت شکست انقلاب اکتبر، در بوروکرات شدن حزب بلشویک و جدا شدن حزب از طبقه بوده است. فعلاً از این میگذرم که در بحثهای متقابل منصور حکمت، غلام به اشتباه خود در ارزیابی علل شکست انقلاب اکتبر پی برد. نکته من، اما، این است که غلام برای آن سمینار واقعا کار کرد، کتب مختلف از فارسی و انگلیسی را مرور کرد، نقل قول و فاکت استخراج کرد و همچون یک تز جدی علمی به وظیفه خود برخورد کرد. بحثهای او سیاسی،

مستدل، علمی و با ارائه سند و مدرک و مآخذ بود. این پیگیری و جدی بودن و با مطالعه و دانش برخورد کردن به نظر من سطح مناقشات تئوریک را در جریان ما ارتقا داد.

غلام از موسسین فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی بود و کسی بود که از همان ابتدای راه اندازی این تشکیلات، کوچکترین تردیدی به خود راه نداد. در آن دوره بودند گرایشاتی که فعالیت در عرصه پناهندگی را از زاویه‌ای غیر اجتماعی و با بینش تئوری محض مینگریستند و دخالت یک جریان کمونیستی را در زمینه‌های "غیرکارگری" و در میان توده‌های "غیر سیاسی" و ایرانی، "ناسیونالیستی" ارزیابی میکرد.

برای غلام مساله به سرعت و در همان سمینار تدارک تشکیل فدراسیون، حل شد و او عمیقا اعتقاد پیدا کرد که در برابر فعال بودن جریانات بورژوازی در امر پناهندگی، یک حزب کمونیستی نمیتواند از دخالتگری

و تقابل با ناسیونالیسم و صنفی گری غیر طبقاتی خود را کنار بکشد. او برآستی در این رابطه هرچه در توان داشت را بکار گرفت.

یادم هست که از همان دوران تدارک تاسیس فدراسیون و در جریان فعالیتهای هیات موسس، غلام در گشتهای تبلیغی چه در سوئد و چه در آلمان، استدلال میکرد که: درحالی که عده‌ای هستند که در کشورهای اروپائی برای این امر مبارزه میکنند که دم سگ را نباید برید، برای آن انجمن و تشکل ایجاد میکنند و آکسیون راه می اندازند، برای دفاع از هزاران هزار پناهنده ایرانی که در معرض انواع خطرات قرار دارند، و از پاکستان تا ترکیه ویلان و سرگردانند و در عین حال در برابر انواع تبلیغات ناسیونالیستی جریانات بورژوازی در اپوزیسیون، بی دفاع و فاقد یک تشکل اند که از آنان و از حرمت انسانی آنها دفاع کند، واضح است که یک حزب کمونیستی باید وارد عمل شود و

به امر کمونیسم و انساندوستی کمونیستی خدمت کند.

غلام در عین حال که پدیده های اجتماعی را به شکل دمک نگاه نمیکرد، در زمینه فعالیت مستقیم حزبی و کار کمونیستی نیز رفیقی جدی و انسان قابل اتکائی بود. او مدتی مسئول رادیو صدای حزب کمونیست ایران بود و در کمیته تشکیلات (کمیته شهر) نیز عضو فعالی بود. غلام انسان بسیار خوش مشربی بود و رفاقت و دوستی با او واقعا لذت بخش بود.

متأسفانه هیچکدام ازاین رفقا اکنون در میان ما نیستند، اما خصائل و آثاری را که بعنوان مبارزین شریف امر کمونیسم از خود بجای گذاشته‌اند، ذخائر گرانبهائی هستند که بر متن آنها و با در نظر گرفتن تمام ضعفهای تاریخی آن دورانها که مهر محدودیتهای خاص را با خود حمل میکنند، امر کمونیسم و انقلاب کمونیستی را تسهیل میکنند.

بگذار هر مرتجع تازه به دوران

رسیده‌ای و هر نوناسیونالیست واداده در امر مبارزه کمونیستی درباره کمونیستهای که محدودیت تاریخی زمان آنها امکان فائق آمدن بر کاستی‌ها و حرکتهای ناتمام دورانشان را میسر نساخت، بخواهد نواقص کار و فعالیت انقلابی آن رفقا را به ذخیره تحرکات ارتجاعی خود بدل کنند، تاریخ و مبارزه طبقاتی و منافع توده‌های وسیع مردمی که رهائی آنها از ذلت نظام بردگی کار مزدی آرمان عزیز آن کمونیست های انقلابی بود، مسیر واقعی و طبیعی خود را از طریق ادامه دهندگان راه آنها می یابد. این رفقا به کمونیسم تعلق دارند و تجارب و نقاط قوتو فعالیت های تا پای جان شان گنجینه و محرک ما در تداوم امر کمونیسم است.

گرامی باد یاد فواد، صدیق و غلام

